

بسم الله الرحمن الرحيم

مدرسہ تابستانہ دارالعلم

مدرسہ فقہ و اصول

حجت الاسلام والمسلمین حمید درایتی

روز پنجشنبه، ۱ مرداد ۱۴۰۴ - جلسه چهارم

فهرست

۲	ادله اثبات منطقة الفراغ
۳	۳. ادله مربوط به تشریعات پیامبر
۳	۴. ادله عقلیه
۴	۱. عدم تامین تمامی نیازها با منابع موجود
۶	۲. عدم امکان مدیریت جامع با یک برنامه بسته
۹	چالش‌های نظریه منطقة الفراغ
۹	۱. عدم خلو واقعه از حکم
۱۴	پاسخ شهید صدر
۱۴	۲. عدم جامعیت دین

ادله اثبات منطقه الفراغ

بحث ما در ادله اثباتی نظریه منطقه فراغ مرحوم صدر بود. ایشان برای نظریه خود به دلایلی اشاره کرده اند و برخی دیگر از ادله نیز وجود دارند که می توانند مستند این نظریه باشند، هر چند ایشان به آن ها اشاره نکرده اند. در جلسه گذشته به یک روایت و یک آیه اشاره کردم. البته اشاره شد که از آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^۱ هم لزوم اطاعت از اولی الامر استنباط می شود و هم اجمالاً درمی یابیم که اولی الامر اوامری دارند و تشریعاتی دارند که این ها غیر از تشریعات خدا و رسول هستند. و گرنه اگر اولی الامر صرفاً مبلّغ تشریعات خدا و رسول باشند، اطاعت از آن ها معنایی نخواهد داشت. از این جهت، از این آیه شریفه استفاده می شود که اولی الامر در حوزه هایی تشریع دارند. البته این آیه تصریح نمی کند که در چه حوزه ای تشریع دارند.

برخی از دوستان سؤالشان این بود که دو دلیل مطرح شده، نمی توانند دلیل کامل بر نظریه آقای صدر باشند. در پاسخ گفتم بله، هر کدام از این دلایل به تنهایی برای تمامی این نظریه کافی نیستند، اما می توانند بخشی از این نظریه را اثبات کنند و دلالتشان نیز تمام باشد و می توان به آن ها استناد کرد. این آیاتی که بر این مسئله دلالت می کنند.

فرمایش آقای صدر این است که حق تشریع برای امام در منطقه فراغ وجود دارد. آیا امام در حوزه عبادات حق تشریع دارد یا خیر؟ این بحثی است که در جلسه قبلی نیز مطرح شد. پیغمبر حتی در حوزه عبادات، نه تنها حق تشریع داشته، بلکه تشریعات بالفعل نیز داشته است. اما اینکه امام در حوزه عبادات حق تشریع دارد یا خیر، بحث دیگری است. با این حال، اجمالاً امام دستوراتی دارد که این دستورات از جانب خدا نیستند. می دانید که در ارتباط با رسول هم «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^۲ داریم و هم «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ»^۳. اما این ها به تمام نظریه آقای صدر دلالت نمی کند، ولی بر آن دلالت دارد و می تواند دلیل بر این باشد. حال اینکه مصداق اولی الامر چه کسی است و آیا امتداد آن به نایب امام، یعنی ولی فقیه، می رسد یا خیر، این بحثی است که در مبحث ولایت فقیه پیگیری می شود.

رسول می تواند منصبی باشد که اگر «اولی الامر» را هم نمی گفتند، ما امام را نیز در زمره رسول می دانستیم، زیرا رسول به عنوان یک شخصیت حقوقی مطرح است، نه یک شخصیت حقیقی. از این جهت، هر کس این شخصیت حقوقی را داشته باشد - که امام این شخصیت حقوقی را دارد - می تواند داخل در «اطیعوا الرسول» باشد.

۳. ادله مربوط به تشریعات پیامبر

گروه سوم از ادله، به غیر از آن روایت و این آیات، عبارت است از ادله ای که دلالت بر تشریعات پیغمبر می کند. این ادله به صورت خاص نشان می دهد که پیغمبر اجمالاً تشریعاتی داشته است. بخشی از تشریعات پیغمبر در حوزه

^۱ نساء / ۵۹

^۲ نساء / ۵۹

^۳ انفال / ۲۰

عبادات بوده است، و برخی از تشریعات پیامبر نیز در حوزه معاملات بوده است و ما روایاتی داریم که بر این تشریعات پیغمبر دلالت می‌کنند. آنچه پیغمبر تشریع کرده است، قطعاً خداوند متعال سابق بر آن تشریع نداشته است. زیرا تشریع پیامبر یا موافق با تشریع خداست که دیگر تشریع جدید محسوب نمی‌شود (چون خدا چنین چیزی را تشریع کرده است)، یا مخالف تشریع خداست که پیغمبر هرگز مخالف حکم خدا سخن نمی‌گوید و گرنه مشمول «وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ»^۴ می‌شود.

اگر پیغمبر تشریعاتی داشته است، این روایات نشان می‌دهد که هم پیغمبر حق تشریع داشته است و هم آنچه پیغمبر تشریع کرده است، خدا در آن حوزه تشریعی نداشته است؛ زیرا اگر تشریع می‌داشت، تشریع پیغمبر، تشریع جدیدی محسوب نمی‌شد و خلاف ما انزل الله بود. بنابراین، این دلایل هم منطقه فراغ را اثبات می‌کند و هم حق تشریع پیغمبر را. اما دایره این تشریع را اثبات نمی‌کند مثلاً اینکه این حد تشریع کجا بوده است را نمی‌توانیم بفهمیم. ولی می‌توانیم درک کنیم آنجایی که پیغمبر تشریع کرده است، حتماً خدا حکمی نداشته است؛ و گرنه پیغمبر آنجا نمی‌توانست تشریع کند. پس این منطقه فراغ را نیز اثبات می‌کند.

روایاتی مثل فرض الله و فرض النبی و سنت نقض فریضه نمی‌کند و مباحثی مثل این‌ها. همچنین، پیغمبر از اموری چون بیع فضل ماء و اجاره دادن زمین و امثال این‌ها نهی کرده‌اند که این‌ها تشریعات پیغمبر بوده است و لازم‌الاجرا بوده است. بعداً این تشریعات ادامه پیدا نکرده و پایداری هم نداشته است. اتفاقاً خصوصیت این مدل تشریعات پیغمبر این است که در عصرهای بعدی نیز ادله‌ای بر نسخ آن‌ها وجود دارد؛ یعنی نشان می‌دهد که پیغمبر تشریعات ناپایداری نیز داشته است که عده‌ای از آن با تعبیر احکام سلطانیه یاد می‌کنند، مثلاً در فرمایشات مرحوم امام نیز به احکام سلطانیه تعبیر می‌شود.

پس هم جایگاه‌هایی خالی بوده که پیغمبر در آنجا تشریع کرده است. هم پیغمبر حق قانون‌گذاری داشته است. (زیرا بدون این حق و اجازه از پروردگار متعال، پیغمبر چنین اقدامی نمی‌کرد). هم این قانون‌گذاری، یک قانون‌گذاری متغیر بوده است و ثابت نبوده، چون بعداً این حکم ادامه پیدا نکرده و در بیان امام این حکم خودش نقض و نسخ شده است.

این‌ها سه خصوصیت از خصوصیات نظریه مرحوم صدر است که از این ادله روایات که برای شما بیان کردم، استنباط می‌شود.

۴. ادله عقلیه

علاوه بر ادله نقلیه، ادله عقلیه‌ای نیز وجود دارد که بر این مسئله دلالت می‌کند. این ادله عقلیه به دو صورت قابل بررسی است.

^۴ مائده / ۴۵

۱. عدم تأمین تمامی نیازها با منابع موجود

دلیل عقلی اول این است که اگر ما بگوییم همه چیز را خدا و پیغمبر برای ما تشریع کرده اند، باید وجود داشته باشد. اما در حالی که ما ملاحظه می کنیم بسیاری از مسائل وجود دارد که ما برای اداره جامعه به آن‌ها نیاز داریم و اصلاً هیچ آیه و روایتی هم در مورد آن‌ها نداریم. پس اگر واقعاً ما تمامی نیازهایمان، حتی در حوزه حقوقی و بایدها و نبایدها، و مشمول حداکثری را قائل نباشیم، باید این مسائل را در دین داشته باشیم، در حالی که وقتی بررسی می کنیم، می بینیم نداریم.

علت اینکه مجالس قانون گذاری اکنون در نظام جمهوری اسلامی داریم و مجلس شورا قانون گذاری می کند، همین است. حتی قانون گذاری آن‌ها نیز کافی نیست. ما یک قانون اساسی داریم. حالا فرض کنید برای تمامی مفاد قانون اساسی هم مستندات دینی داشته باشیم، اما غیر از قانون اساسی چه داریم؟ قوانین مجلس شورا را داریم. باز هم قوانین مجلس شورا برای اداره کشور کفایت نمی کند. غیر از این چه داریم؟ هر وزارتخانه‌ای برای خودش کلی آیین نامه و قانون دارد. یعنی ما برای اداره جامعه به انبوهی از قوانین نیاز داریم و بسیاری از این‌ها را اصلاً در دین پیدا نمی کنیم که بگوییم بله، در دین این‌ها وجود دارد.

همین که ما مراجعه می کنیم و پیدا نمی کنیم، بهترین دلیل است که شریعت این‌ها را بیان نکرده است، در حالی که این‌ها حتماً ما محتاج ما هستند. پس دلیل عقلی - یعنی یک نگاه میدانی، یک نگاه استقرایی، یک نگاه تطبیقی و یک نگاه واقعی - وقتی داشته باشیم، حجم نیازمندی‌های خودمان برای اداره اجتماع، از نظر آیین نامه، قانون و برنامه، و نبود منابعی در کتاب و سنت برای آن‌ها، بهترین دلیل است که خب، چنین چیزی وجود نداشته است. اگر وجود داشت، ما آن را می دیدیم. این یک دلیل است که بزرگان می فرمایند همین نبودن پس از تتبع و تحقیق، دلالت می کند.

البته در پراکنش عرض کنم که عده‌ای معتقدند ما درست روایات را مراجعه نکرده ایم. اما واقعیت این است که هر کس چنین ادعایی کرده، بعداً در یک حوزه آمده و خودش گفته که من درست مراجعه کرده ام، اما در نهایت چیز چشمگیری پیدا نکرده است. شاید دو، سه، ده یا پانزده گزاره بیشتر گفته باشد، اما این‌ها وافی به تمام مقصود نیست. من قبول دارم که ما هنوز بسیاری از مسائل را از آیات و روایات استخراج نکرده ایم. یعنی فقه ما به گونه‌ای نیست که هر آنچه وجود داشته را استخراج کرده باشد. اصلاً گاهی اوقات با صورت مسئله‌اش هم مواجه نبوده ایم. اما حتی اگر مواجه هم باشیم، باز هم حجم نیاز ما را تأمین نخواهد کرد. حالا فرض کنید ۳۰ درصد وضعیت ما بهتر شود، اما باز هم ۷۰ درصد جای خالی داریم. این ۷۰ درصد را باید چه کرد؟ باید قانون گذاشت. این مباحثی که از فرمایشات نائینی برایتان خواندم در دوران مشروطه بوده و یک دعوی بسیار سخت و جدی بود. عده‌ای می گفتند همه چیز در قرآن و سنت هست. اما وقتی در واقعیت عمل خواستند جامعه را اداره کنند، دیدند نه، با این قرآن و سنت نمی شود پیش رفت. کمی جلوتر رفتند، دیدند مجلس قانون گذاری می خواهد. خب، عده‌ای گفتند شما چرا

قانون می‌گذارید؟ «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ»^۵، اصلاً شما حق قانون‌گذاری ندارید. اما بدون قانون و برنامه هم که نمی‌شد کشور را اداره کرد. امروزه هم ما در نظام خودمان شاهد این مسئله هستیم و هر دولت و نظامی نیز همین‌طور است. از این جهت می‌گویند ما وقتی می‌بینیم نداریم، پس این منطقه، منطقه‌ای خالی است. اگر بود، به ما گفته می‌شد. وقتی منطقه خالی است، ما باید در این منطقه خالی برنامه‌ریزی کنیم. حال اینکه عده‌ای می‌گویند برنامه‌ریزی شما باید موافق شرع باشد یا عدم مخالفت با شرع، این چیزی از منطقه فراغ کم یا زیاد نمی‌کند. یعنی چه کم و زیاد نمی‌کند؟ یعنی می‌گویند اگر شارع نهی نکرده است، شما برای خودتان برنامه بریزید. مثلاً اینکه خیابان شما چند متری باشد، شارع در اینجا نگفته چند متری باشد. شما بلوار بکشید، یک خیابان مثلاً ۲۰ متری، ۵۰ متری، ۶۰ متری یا یک بزرگراه بسازید. در این قصه حرفی زده است. خب، شما به تناسب نیازتان بیاید یک برنامه بریزید. اصلاً خانه‌ها چند طبقه ساخته شوند، چقدر تراکم داده شود؟ این‌ها برنامه‌ای در شهرسازی دارند. مثلاً توزیع مراکز آتش‌نشانی، مراکز فرهنگی، بوستان‌ها، پارک‌ها، کتابخانه‌ها، بحث آبرسانی، بحث خدمات شهری؛ این‌ها را برایش برنامه دارید. خب، بروید برنامه را بیاورید. هر چقدر محدوده ما به خدمات شهری نیاز دارد، کجا وجود دارد؟ هر چند متر در چه مساحتی نیاز به یک پارک داریم؟ برنامه دارید؟ شما بروید بیاورید در چه مساحتی نیاز داریم؟ خب، وقتی شما می‌بینید یک، دو، سه، ده، صد، هزار مسئله دارید و می‌گویند خب بروید برنامه‌اش را بیاورید، می‌بینید برنامه ندارید. خب، این می‌شود منطقه فراغ.

حالا ممکن است بگویید این‌هایی که مثال زدید، مباحث حقوقی نبودند. خب، باید‌ها و نبایدهایش را بیاورید. آقا، شهرداری به من گفته که تو باید دو طبقه بیشتر نسازی، تراکمش کم است. این باید را از کجا گفتی؟ مگر تو می‌توانی بگویی باید؟ مگر تو می‌توانی بگویی نباید؟ «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ»^۶. این باید و نبایدش از کجا؟ خب، باید یک ولی امر تأیید کند که اگر یک دستگاه دولتی قانون می‌گذارد، من به عنوان یک متدین، خودم ملتزم به این باید و نباید باشم، اگر ولی فقیه آن را تأیید کند، این باید و نباید به همین دلیل الزام‌آور می‌شود. البته این‌ها حرف آخر نیست و من این مثال‌ها را صرفاً برای تقریب به ذهن مطرح می‌کنم. پس در آن دلیل عقلی، وقتی شما می‌بینید که صدها و هزاران مسئله وجود دارد که عملاً هیچ حکم شرعی خاصی برای آن‌ها ندارید، خب این همان منطقه فراغ است. منطقه فراغ چیست؟ ولی فقیه با سازوکاری خاص آن را تشخیص می‌دهد. متخصصین در مجالس مربوطه می‌آیند و قانون‌گذاری می‌کنند. این قانون‌گذاری می‌تواند مستند شرعی باشد و مؤمنین نیز باید به این قانون ملتزم باشند. نمی‌توانند بگویند این قانون خدا و پیغمبر نیست. این به نوعی قانون خدا و پیغمبر می‌شود. این تشریع اولیه نیست، اما تشریع ثانویه است و باید بر اساس اصل تشریع ثانویه به آن تن داد و به آن ملتزم بود. این یک نگاه عقلی است.

^۵ انعام / ۵۷

^۶ انعام / ۵۷

۲. عدم امکان مدیریت جامع با یک برنامه بسته

اکنون به نگاه عقلی دوم می‌پردازم. این نگاه بر این اساس است که اساساً آیا از لحاظ عقلی ممکن است یک برنامه بسته و ثابت تمامی جوامع را با تمام خصوصیاتشان مدیریت کند؟ آیا این امکان وجود دارد که یک برنامه اقتصادی ساده برای یک جامعه بسیط و ابتدایی بتواند یک جامعه متمدن، مترقی، با امکانات و ظرفیت‌های پیچیده و بالایی امروزی و حتی جوامعی که شاید ۱۰۰ سال دیگر وجود داشته باشند و ما هنوز نمی‌توانیم آن‌ها را تصور کنیم، را مدیریت کند؟ آیا اصلاً امکان وقوعی دارد که یک برنامه بسته و غیر منعطف بتواند همه این‌ها را مدیریت کند؟

برای مثال، یک برنامه شهرسازی در زمان مدینه که به لحاظ امکانات بسیار پایین‌تر از امروز بوده و در حد یک روستای امروز بوده، آیا می‌تواند یک کلان‌شهر با ۱۰ میلیون نفر جمعیت را نیز مدیریت کند؟ آیا یک برنامه بسته می‌تواند همه این‌ها را مدیریت کند؟ آیا اصلاً امکان عقلی برایش وجود دارد که شما بگویید بله، یک برنامه بسته از صفر تا صد همه چیز را شارع برای ما تعریف و تعیین کرده است و قرار است تا آخر دنیا همه بر اساس این مدل هدایت شوند؟

روزی ما به یک نهاد واسطه مالی به نام بانک نیاز نداشتیم. مگر مردم چقدر داد و ستد داشتند؟ داد و ستدشان با چه ابزاری بود؟ آن‌ها اصلاً نیازی به نهاد واسطه نداشتند. اما امروز ما بدون نهاد واسطه مالی نمی‌توانیم کارهایمان را انجام دهیم. حجم اموالی که آن‌ها جابجا می‌کردند، می‌خریدند و می‌فروختند، چه نسبتی با حجم مبادلات ما داشت؟ روابط آن‌ها با دنیای بیرون خودشان با روابط ما با دنیای بیرونمان چه نسبتی داشت؟ توانمندی‌های ما در ذخیره‌سازی، انباشت و فرآوری محصولات چه نسبتی با توانمندی آن‌ها داشت؟ ما امروزه در هر فصلی و در هر مکانی بهترین میوه را خواهیم داشت، اما آن‌ها میوه را فقط در فصل خودش و متناسب با موقعیت خودشان می‌توانستند استفاده کنند.

آیا اصلاً از لحاظ عقلی می‌تواند یک برنامه بسته، تمامی این جوامع را با تمام این مختصات مدیریت کند؟ قطعاً نمی‌تواند. از این جهت است که یک دین جاوید، دینی که می‌خواهد برای همیشه باشد، باید یک برنامه منعطف داشته باشد. انعطافش چیست؟ انعطافش این است که یک ولی امر بگذارد، یک امام معصوم بگذارد. این امام معصوم عالم به غیب باشد، علم لدّنی داشته باشد، علم بی‌خطا داشته باشد. او برای هر عصر و دورانی برای خودش یک برنامه بریزد. این بهترین شکل جاودانگی این دین است. و خب، در غیاب امام معصوم هم، حالا نایب امام این کار را می‌کند. وگرنه اصلاً امکان ندارد شما بگویید یک شریعتی داریم که تا ابد همه شما باید بر طبق این شریعت عمل کنید، در حالی که این شریعت تمامی برنامه‌های زندگی شما را از صفر تا صد تعیین کرده باشد.

ممکن است بگویید: خب نه، چرا می‌گویید یک برنامه؟ اصلاً صدها برنامه! مگر برای خدا کاری دارد که صدها برنامه تدوین کند؟ شما می‌گویید یک برنامه است؟ خب بله، من قبول می‌کنم یک برنامه. ولی اگر صدها برنامه بود، مثلاً فرض کنید برای هر دورانی این برنامه اقتصادی‌اش باشد، این برنامه مدیریتی‌اش باشد. حالا شما بگویید صدها برنامه؛ می‌دانید چه حجمی از اطلاعات می‌شود؟ این حجم از اطلاعات را چطور قرار است منتقل کند؟ خب، امام

معصوم علم لَدُنِّي دارد، اما اگر قرار است انتقال دین و اشاعه دین با همین نقل اصحاب و حدیث و راویان و امثال این‌ها باشد، مگر این حجم از اطلاعات قابل انتقال است؟

یک وقتی شما می‌گویید بله، امام معصوم به علم لَدُنِّي، علم پروردگار متعال و خدا افاضه کرده است. ولی اگر قرار بود انتقال دین و شیوه انتقال دین همین شیوه‌ای باشد که ما در نماز و روزه و حج و زکات و خمس به ما رسیده است، مگر چطور به ما منتقل شده است؟ آمده‌اند از امام پرسیده‌اند، یک حرفی بوده امام زده و بعد این آقا حفظ کرده، نوشته، باز به دیگری منتقل کرده است. با این شیوه انتقال و اشاعه دین و نشر دین، آیا می‌توانست آن ۱۰ تا، ۱۰۰ تا، هزاران برنامه که برای هر محیطی، هر اقلیمی، هر دوره‌ای به تناسب خودش یک برنامه‌ای باشد، اصلاً قابل انتقال باشد؟ زراره به امام صادق (علیه السلام) گفت که آقا، من ۴۰ سال است که خدمت شما می‌آیم، هنوز دارید از مسائل حج برای من می‌گویید. خب حالا مسائل حج هر چقدر هم زیاد باشد (البته ۴۰ سال مرتب نمی‌رفته درس، مثل بعضی از دوستان که سالی چند ماه بیشتر درس نمی‌روند! مثل دارالعلم بوده که مثلاً سالی ۲ هفته بوده است!) یک برنامه که نمی‌تواند؛ ۱۰ تا، ۱۰۰ تا برنامه هم قابل نقل و انتقال نیست، مگر اینکه امام معصوم باشد. آن پیش‌بینی امام معصوم در «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ»^۷ موضوع بسیار حساسی است. یعنی شما فقط به این مسئله از باب بحث خلافت و دعوی سنی و شیعه نگاه نکنید. اصلاً ظرفیت دین جاوید بدون امام حی و حاضر و معصوم نبوده و نمی‌تواند باشد. یعنی نمی‌توانست اسلام دین جاوید باشد بدون غدیر. اصلاً امکان نداشته است. یعنی وقتی که ما نظریه امامت را می‌پذیریم، از این جهت است که اسلام بدون امامت نمی‌تواند دین خالد باشد. نمی‌تواند دین جاوید باشد و این مشکلی بود که بر سر اسلام آوردن و گرنه اگر امام حی و حاضر بود خب تمام این مشکلات ما حل می‌شد.

به این نحو گفته می‌شود که خب، علی القاعده باید این انعطاف وجود داشته باشد، منطقه فراغ وجود داشته باشد، حق تشریع ثانوی وجود داشته باشد تا بشود این مشکلات را حل کرد و شریعت بتواند جامعه را اداره و مدیریت کند.

تفاوت اطلاعات با برنامه عملی

اطلاقات به صورت عمومات و اطلاعات هستند، اما تطبیق این مصادیق خودش بسیار مشکل است. و بسیاری از این‌ها [اطلاقات] دیگر برنامه نیست، گزاره است. می‌دانید به صورت کلام می‌شود چی؟ می‌شود گفتار خوب، پندار خوب و کردار خوب. می‌گویند: ما همه خیر دنیا و آخرت را گفتیم دیگر، شما دنبال چه می‌گردید؟ می‌گوییم: خب، این خیر دنیا و آخرت که گفتی خیلی خوب است، ولی خیلی کلی است. این برنامه نمی‌شود. تورم را نمی‌فهمیم چه کار کنیم. مثلاً رشد اقتصادی را نمی‌توانیم بفهمیم. ناترازی‌ها را نمی‌توانیم حل کنیم. این اطلاعات «لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ»^۸ است.

^۷ مائده / ۳

^۸ غاشیه / ۷

نگاه کنید، ما می خواهیم از موضوع خودمان دفاع کنیم که ما همه چیز داریم. خب آقا، با این اطلاق چرا ما نمی توانیم مسئله را حل کنیم؟ چون این ها که حل مسئله نیست، چیز کلی شما به ما گفته اید. ما در مقام برنامه ریزی چه کار کنیم؟ علم می خواهیم، تخصص می خواهیم، تجربه می خواهیم، هزار و یک دستاورد دیگر نیاز داریم.

الان دنیایی که از شریعت ما تبعیت ندارد، در حقوق خصوصی خودش قاعده ندارد؟ در حقوق جزای خودش قاعده ندارد؟ چه فرقی می کند دیگر؟ هیچی هم تبعیت نمی کند، همان گزاره کلی اش هم نگاه نمی کند. شما بروید کنوانسیون های بین المللی را بررسی کنید، بعد با مکاسب تطبیق کنید. کنوانسیون دارد دیگر. یعنی او الان نمی داند چطور باید خرید و فروش بکند؟ برای خرید و فروش قاعده ندارد؟ برای به هم زدن [معامله] قاعده ندارد؟ برای فسخ قاعده ندارد؟ برای انفساخ قاعده ندارد؟ برای تحویل کالا قاعده ندارد؟ برای همه اش قاعده دارد. یعنی اینطور نیست که حالا آن ها اگر نیامدند، دیگر قاعده ندارند برای زندگی شان.

بعد مثلاً من و شما الان داریم برنامه ریزی می کنیم در حکومت اسلامی و خودمان از صفر برنامه می ریزیم؟ یا نگاه می کنیم یک برنامه ای را برمی داریم و بعد روی آن ویرایش می کنیم و می شود برنامه ما؟ مثلاً الان شما بروید کنوانسیون مبارزه با فساد را بخوانید. این کنوانسیون مبارزه با فساد، آنقدر منابع و محل اشاعه فساد را شناسایی کرده که هنوز ما در کشور خودمان به صورت قانون شناسایی نکردیم. یعنی اینی که شما می گوید که خب نیازی نبوده، خب اگر نیازی نبوده، زندگی ما هم خوب می شد دیگر. زندگی همه انسان ها را عرض می کنم. پس این نیاز هست.

ایشان می فرمایند که چرا نمی گوییم خدا همه این ها را مباح کرده است و بعد ما می رویم قانون وضع می کنیم؟ خب، قانونی که شما وضع می کنید چه ارزشی دارد؟ یعنی شما می گوید که این زمین، زمین من است، درست است؟ رفتم شهرداری گفته که این تراکمش کم است. آقا این زمین خودم است، ملک خودم است. تو چه کاره ای که بگویی تراکمش کم است؟ من می خواهم ۱۰۰ متر زیربنا ببرم. گفته که دو طبقه بیشتر نمی سازی. من چهار تا بچه دارم، خودم هم هستم، پنج طبقه می خواهم بسازم. گفته باید تأمین پارکینگ بکنی. من دوست ندارم تأمین پارکینگ بکنم، ماشینم را می خواهم در کوچه بگذارم. خب، فرض شما این است که می گوید اباحه است دیگر. حالا که اباحه است، قانون او چه الزامی برای شما می آورد؟ الزام اجتماعی چرا معتبر است؟ می دانید فرقی چیست؟ فرقی این است که متدینین تا می توانند تخلف می کنند. این واقعیت جامعه می شود ها! چرا؟ چون می گوید من فقط از جریمه می ترسم. می گوید آقا این قاعده قانون، ورود ممنوعه، چراغ قرمز است، فلان است. اگر پلیس نیست، رد می شود. دور بین ندارد، رد می شود. خلاف نمی کند. آن قانونی که می خواهد این [قانون گذاری] در دولت کفر هم قابل گفتن است. حالا بعضی از مراجع می گویند در دولت کفر هم شما خلاف قانون رفتار نکنید. ولی تا می تواند مرجع باید چه کار کند؟ باید این قانون را به اسلام نزدیک کند. این همان قاعده منطقه فراغی است که آقای صدر می گوید. وگرنه نهایتاً این می شود که متدینین در یک جامعه بیشترین تخلف قانونی را دارند، مگر اینکه فقط گیرشان بیاوری، یا با جریمه یا با محدودیت. چرا؟ چون می گوید این ها که قانون خدا نیست دیگر، همه اش مباح بوده است. مثلاً

چراغ قرمز، کجا خدا گفته حرام است؟ مباح است. من هم عمل مباح انجام دادم. ولی دیگر آنجا که قانون باشد، به خاطر این بیشتر این تخلف از متشرعین خواهد بود.

این هم خلاصه دلیل عقلی. من در این توضیح و بسطی هم که می‌دهم، باید حواسم باشد که خیلی هم از استدلال‌ها دفاع نکنم که باز جواب دادنش مشکل می‌شود. خب، اجازه بدهید من به بعضی از چالش‌های این نظریه منطقه فراغ هم اشاره کنم که در حقیقت می‌شود اشکالات این نظریه. به بعضی از این چالش‌ها اشاره می‌کنم تا بعد ببینیم این نظریه قابل دفاع هست یا قابل دفاع نیست.

هدف طرح منطقه فراغ

هدف من در این جلسات این است که شما عزیزان احساس کنید نظریه‌ای است که به کار می‌آید. یعنی هم نظریه‌ای نیست که بی‌ریشه باشد. یعنی آدم بگوید نه، حالا یک حرفی زده‌اند، یک حرف خیلی بی‌اساس است. و هم نظریه بی‌نتیجه‌ای نیست. پرتیجه است. حالا من به نتایج شنبه اشاره می‌کنم که پذیرفتن این نظریه چه نتایجی می‌تواند داشته باشد و این نظریه نتایج و آثار بسیار مهمی دارد. ولی این پرونده مفتوح است. باید رویش کار کنید و چه‌بسا نظریه‌های صدر هم تکمیل شود. یعنی نیاز به ویرایش داشته باشیم، بیشتر نظرم این است.

چالش‌های نظریه منطقه الفراغ

خب، الان بحثم چالش‌های نظریه منطقه فراغ است. اولین اشکالی که آقایان مطرح می‌کنند در ارتباط با نظریه منطقه فراغ این است که ما یک اصل مسلمی در فقه خودمان داریم به نام «عدم خلو واقعه از حکم». ما در فقه و اصول خودمان مکرر این را تکرار می‌کنیم که هیچ واقعه‌ای خالی از حکم نیست. در حالی که منطقه فراغ می‌گوید ما یک منطقه‌ای داریم که خالی از حکم است. پس این که همه فقها متفق القول می‌گویند که «عدم خلو واقعه از حکم»، این با این منطقه فراغ جور در نمی‌آید. پس نظریه [منطقه فراغ]، یک نظریه‌ای است که تقریباً اجماع فقها بر بطلانش است. چون شما می‌گویید یک رخدادهایی وجود دارد که حکم ندارد، در حالی که ما که همه‌اش خواندیم «عدم خلو واقعه از حکم» و این مسئله را برای ما اثبات کرده‌اند.

۱. عدم خلو واقعه از حکم

«عدم خلو واقعه از حکم» به عنوان یک اصل مسلم در فقه و اصول پذیرفته شده است. ولی خب، ما می‌توانیم این اصل مسلم را یک بار دیگر بازخوانی کنیم، ادله‌اش را ببینیم، بعد یک نگاهی بکنیم که ببینیم با نظریه [صدر] متفاوت است یا نه.

در ارتباط با «عدم خلو واقعه از حکم»، فقهای امامیه هم به آن قائل‌اند، ولی حنابله خیلی به «عدم خلو واقعه از حکم» اعتنا دارند و به ادله‌ای استناد شده است. من یک فهرستی از این ادله را بگویم، بعد می‌خواهم ببینم با نظریه [صدر] متفاوت است یا نه. خب، از قرآن به آیاتی استدلال شده است، مثل: «مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ»^۹،

«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ»^{۱۰}. اگر قرار باشد یک منطقه خالی باشد، اکمال دین پس چی بوده است؟ خدای [متعال] روزی را به عنوان روز اکمال دین مطرح کرده است. شما می‌گویید اصلاً یک قسمتی هست که هیچ حکمی تشریع نشده است، مایحتاج مردم هم هست و قرار است در آینده برای این‌ها حکم تشریع شود. در حالی که خداوند متعال روز غدیر فرمود: من دین را تکمیل کردم. اگر دین تکمیل شده، پس منطقه فراغ چیست؟ منطقه الفراغ یعنی هنوز باید در این حوزه قانون گذاری شود. کما اینکه «ما فرطنا فی الكتاب من شیء»، ما چیزی را فروگذار نکردیم. شما می‌گویید نه، خدا نگفته است، یعنی هنوز احکامی باید تشریع شود در اداره جامعه که مردم به آن نیاز دارند. اینکه خب «ما فرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ»^{۱۱} چنین نمی‌شود.

روایات مختلف و متعددی نیز در اینجا وجود دارد. مثلاً بعضی‌ها به خود حدیث ثقلین اشاره کرده‌اند و گفته‌اند این دلالت بر موضوع می‌کند. آن قسمتی از این روایت دلالت بر موضوع می‌کند که حضرت فرمودند: «لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا»^{۱۲} اگر شما به قرآن و سنت تمسک بورزید، هرگز گمراه نمی‌شوید. در حالی که شما می‌گویید ما با تمسک به قرآن و سنت هم کارمان راه نمی‌افتد، یک زندگی پر مشکل، پر چالش و سختی داریم. چرا؟ چون قانون نداریم، برنامه نداریم، باید بیابند برنامه‌ریزی کنند. نه، پس منطقه فراغ این است که با تمسک به قرآن و سنت هم باز مشکل ما حل نمی‌شود، در حالی که پیغمبر فرمودند: «لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا»^{۱۳}، هرگز گمراه نمی‌شوید. خب، این با این حدیث نمی‌سازد. این حدیث متواتر است و این حدیث متواتر هم خلاف این بحث منطقه فراغ است.

این حدیث و آیاتی که تا به الان خواندم، دلالت بر چه می‌کند؟ همان نظریه شمول حداکثری. یعنی شما از قرآن درست نفهمیدید. از قرآن، از سنت نفهمیدید، ولی اگر درست می‌فهمیدید قرآن و سنت را، خصوصاً به اهلش «إِنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ حُوِّطَ بِهِ»^{۱۴} مراجعه می‌کردید، واقعاً «لَنْ تَضِلُّوا ابداً» بود دیگر. این مشکل شما بود که این کار را نکردید.

روایات دیگری داریم که در آن روایات دلالت می‌کند بر اینکه: «لَيْسَ شَيْءٌ مِنَ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ وَ جَمِيعِ مَا يَحْتَاجُ النَّاسُ إِلَيْهِ إِلَّا وَقَدْ جَاءَ فِيهِ كِتَابٌ أَوْ سُنَّةٌ»^{۱۵} هیچ چیز از حلال و حرام و جمیع آنچه به آن نیاز است، نیست، مگر اینکه در کتاب و سنت وجود دارد. نگاه کنید، هیچی از حلال و حرام نیست و هیچ هیچی از «ما یحتاج الیه» نیست، مگر اینکه در کتاب ما وجود دارد. این در کافی است. این «مایحتاج» ش مهم است. یعنی هر چه شما احتیاج دارید، یا آیه قرآن دارید یا روایت از پیغمبر و امام دارید.

^{۱۰} مائده / ۳

^{۱۱} انعام / ۳۸

^{۱۲} کلینی، کافی، ج ۴، ص ۱۹۸

^{۱۳} همان

^{۱۴} همان، ج ۱۵، ص ۶۹۹

^{۱۵} همان، ج ۱، ص ۱۴۹

روایت بعدی از امام باقر (علیه السلام) است که فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - لَمْ يَدَعْ شَيْئاً تَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْأُمَّةُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِلَّا أَنْزَلَهُ فِي كِتَابِهِ، وَ بَيَّنَّهُ لِرَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، وَ جَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ حَدّاً، وَ جَعَلَ عَلَيْهِ دَلِيلاً يَدُلُّ عَلَيْهِ، وَ جَعَلَ عَلَى مَنْ تَعَدَّى الْحَدَّ حَدّاً».^{۱۶} حضرت می‌فرمایند که خداوند متعال هیچی را فروگذار نکرده است که امت به آن نیاز دارد، امت تا قیام قیامت، مگر اینکه در قرآن نازل کرده و برای پیغمبرش تبیین کرده است. شما می‌گویید پیغمبر تازه می‌خواهد قانون بگذارد این روایت می‌گوید خدا قانون گذاشته و به پیغمبر هم ابلاغ کرده است و برای هر چیزی حد قرار داده و برای آن هم دلیل قرار داده است و برای هر کسی هم که تعدی از این حد بکند، باز یک حد قرار داده است.

خب، این روایت که خیلی صریح است که تمام احتیاجات ما، قانونش وجود دارد، برنامه‌اش وجود دارد، خدا قانون‌گذاری کرده، به پیغمبر ابلاغ کرده، گفته است. دیگر به این صراحت و روشنی!

روایت حماد از ابی عبدالله (علیه السلام) که فرمودند: «مَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَ فِيهِ كِتَابٌ أَوْ سُنةٌ»^{۱۷} یعنی شما هر سوالی که بکنید، شیء دیگر، دیگر عام‌تر از این نمی‌شود حرف بزنم. شما هر مسئله‌ای، هر سوالی، هر موضوعی که ارائه کنید، شیء. امام فرمودند: «ما من شیء الا و فی کتاب». از این روشن‌تر؟ بعد حالا شما آقای صدر می‌گویید یک منطقه فراغ داریم، تازه باید ببینند اینجا قانون‌گذاری کنند، بعد بفهمیم که چه کار باید بکنیم.

روایت بعد، روایت معلى: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «مَا مِنْ أَمْرٍ يَخْتَلِفُ فِيهِ أَثْنَانِ إِلَّا وَ لَهُ أَصْلٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، وَ لَكِنْ لَا تَبْلُغُهُ عُقُولُ الرِّجَالِ».^{۱۸} این روایت می‌گوید هر چیزی که هست، در قرآن هست، ولی عقل شما به آن نمی‌رسد. چه کسی باید بگوید؟ امام معصوم. شما هر سوالی دارید، هر قاعده‌ای می‌خواهید، هر برنامه‌ای می‌خواهید، در قرآن وجود دارد. جالب این است که بعضی از روایات مجموع قرآن و سنت را می‌گویند، بعضی‌ها فقط قرآن را می‌گویند. شاهد جمعش چیست؟ شاهد جمعش همین «لا تبلغوا عقول الرجال است» است. بله، در قرآن هست، ولی چون شما نمی‌فهمید، باید به سنت هم مراجعه کنید. اگر خودتان می‌توانستید قرآن را بفهمید، خب می‌گفتیم فقط به قرآن مراجعه کنید. ولی چون قرآن را نمی‌توانید به تنهایی بفهمید، باید به سنت مراجعه کنید. پس قرآن و سنت حتماً پاسخ‌گوی همه نیازهای شما هستند.

روایت بعد، روایت سماعه از ابالحسن موسی (علیه السلام). این هم متنش جالب است. فرمود: قَالَ: قُلْتُ لَهُ: أَكُلُّ شَيْءٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنةِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، أَوْ تَقُولُونَ فِيهِ؟ قَالَ: «بَلْ كُلُّ شَيْءٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنةِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ»^{۱۹}

سوالش از امام چیست؟ می‌گوید همه چیز در کتاب و سنت وجود دارد. این معنایش چیست؟ معنایش این است که حتی راهم امام اضافه نمی‌کند. شأن امام، شأن تبلیغ است. فرمود: بلکه همه چیز در کتاب خدا و سنت پیامبرش

^{۱۶} همان، ج ۱۴، ص ۱۳

^{۱۷} همان، ج ۱، ص ۱۵۱

^{۱۸} همان، ص ۱۵۳

^{۱۹} همان، ص ۱۵۷

وجود دارد. حتی بیان امام نیست! و سنت پیغمبر وجود دارد. البته سنت پیغمبر نزد ماها نیست، نزد کیست؟ نزد امام معصوم.

حدیث پیغمبر در حجة الوداع: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ، وَاللَّهِ مَا مِنْ شَيْءٍ يُقَرَّبُكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ وَيُبَاعِدُكُمْ مِنَ النَّارِ إِلَّا وَقَدْ أَمَرْتُكُمْ بِهِ، وَمَا مِنْ شَيْءٍ يُقَرَّبُكُمْ مِنَ النَّارِ وَيُبَاعِدُكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ إِلَّا وَقَدْ نَهَيْتُكُمْ عَنْهُ»^{۲۰}

اینجا جالب است، بعضی روایات ناظر به تشریع است و خدا حکم برایش دارد، بعضی ها ناظر به این بوده اند که خدا برای رسولش تبیین کرده است، اینجا پیغمبر می گوید: «قد امرتکم» من هم امر کردم. یعنی نه تنها در حوزه تشریعی، تشریع شده ولی به ما نرسیده است، بلکه پیغمبر اینجا می گوید اصلاً من هم به شما گفتم، امر کردم.

روایت بعد، روایتی است که حضرت امیر می فرمایند: «ذَلِكَ الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطِقُوهُ وَلَنْ يَنْطِقَ لَكُمْ، أُخْبِرْتُ عَنْهُ؛ إِنَّ فِيهِ عِلْمٌ مَّا مَضَىٰ وَ عِلْمٌ مَّا يَأْتِي إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حُكْمٌ مَّا بَيْنَكُمْ، وَ بَيَانٌ مَّا أَصْبَحْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ، فَلَوْ سَأَلْتُ مُنِي عَنْهُ، لَعَلَّمْتُكُمْ»^{۲۱}

یعنی هر چیزی را که شما در آن اختلاف دارید، هر چیزی را به آن نیاز دارید، هر خبری که تا روز قیامت قرار است بیاید، در این [قرآن] وجود دارد. اگر از من بپرسید، بهتان می گویم کجای قرآن وجود دارد. خب پس در قرآن وجود دارد، اگر ما هم نمی فهمیم، با مراجعه به امام فهمیده می شود. خدا همه این احکام را تشریع کرده، به پیغمبر گفته، پیغمبر به ما ابلاغ کرده است. این مستند «عدم خلو واقعه از حکم» است.

روایت سلیمان بن هارون: «سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «مَا خَلَقَ اللَّهُ خَلَالًا وَلَا حَرَامًا إِلَّا وَلَهُ حَدٌّ كَحَدِّ الدَّارِ، فَمَا كَانَ مِنَ الطَّرِيقِ، فَهُوَ مِنَ الدَّارِ، فَهُوَ مِنَ الدَّارِ حَتَّىٰ أُرْشِيَ الْخُدُشَ فَمَا سِوَاهُ»^{۲۲}

حضرت می فرمایند هر چیزی که خدا از حلال و حرام آفریده است، برای او حدی قرار داده است. حتی یک خراش، حتی برای خراش خداوند متعال، و حتی کمتر از خراش! یعنی امام دارند مثال می زنند از کوچک ترین و ناچیزترین موضوع در این عالم، از کوچک ترین و نازل ترین موضوع در این عالم، حکم برایش وجود دارد و خداوند این حکم را مقرر کرده است.

روایت بعدی از ابی عبدالله (علیه السلام): «إِنَّ اللَّهَ- تَبَارَكَ وَ تَعَالَىٰ- أُنْزِلَ فِي الْقُرْآنِ تَبْيَانٌ كُلِّ شَيْءٍ، حَتَّىٰ وَاللَّهِ، مَا تَرَكَ اللَّهُ شَيْئًا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْعِبَادُ حَتَّىٰ لَا يَسْتَطِيعَ عَبْدٌ يَقُولُ: لَوْ كَانَ هَذَا أُنْزِلَ فِي الْقُرْآنِ إِلَّا وَقَدْ أُنْزِلَهُ اللَّهُ فِيهِ»^{۲۳}

خدا همه چیز را نازل کرده است. یک نفر نمی تواند بگوید کاش خدا همچنین چیزی هم گفته بود، کاش این موضوع را تعیین تکلیف کرده بود، در خصوص قرآن.

یک روایاتی داریم. این روایات دلالت می کند بر یک منبعی از علم امام به نام «جامعه». که می گویند یک مجموعه ای در اختیار ماست، کتابی به نام جامعه است و در آن کتاب همه چیز وجود دارد که این کتاب هم به ارث به دستشان

^{۲۰} همان، ج ۳، ص ۱۸۸

^{۲۱} همان، ج ۱، ص ۱۵۵

^{۲۲} همان، ص ۱۵۱

^{۲۳} همان، ص ۱۵۰

رسیده، از منابع علوم ائمه است. و حضرت می‌گویند که در این کتاب همه چیز هست. حالا من چون مجال و فرصت ندارم بقیه روایات را بخوانم، فقط می‌گویم این روایات هم دلالت می‌کند.

آن روایت ابوبصیر که حتماً شنیده‌اید: حضرت با او صحبت می‌کردند و داشتند می‌گفتند همه چیز هست. بعد امام صادق [به ابوبصیر] گفتند: اجازه می‌دهید؟ گفت: راحت باشید. حضرت او را فشار دادند و گفتند همین فشاری که من بهت دادم، حکمش در کتاب خدا و سنت پیغمبر هم هست. همین فشاری که بهت دادم، به همین اندازه مثلاً اذیت شده یا غیر اذیت شدی، همین اتفاقی که افتاد و همین اندازه هم حکمش موجود است. یعنی دیگر هیچی وجود ندارد که شما تصور کنید که حکمش در قرآن و سنت موجود نباشد.

این احادیثی که خواندم، بعضی‌ها سندشان صحیح بود، بعضی‌ها ضعیف‌السند بودند، بعضی‌ها بنابر بعضی از مبانی ضعیف و بنابر بعضی از مبانی صحیح بودند. حداقل روایاتش مستفیض بود، حداکثر روایاتش متواتر بود. به تواتر اجمالی اگر دایره بیشتری مثل منابع علم امام و این‌ها را به آن اضافه کنیم، تا تواتر معنوی هم با همدیگر می‌رویم. این روایات را من فقط به عنوان نمونه مطرح کردم خدمت شما. یعنی خواستم بگویم که شما در سندش خدشه نکنید دیگر. تواتر اجمالی که حتماً دارد و اگر قرار باشد که بیشتر هم تتبع بکنیم، به نظر می‌آید که تواتر معنوی هم ادعایش دور از واقعیت نیست. پس به لحاظ سندی، روایات دارای اعتباری هستند.

خب، فقهای ما بر اساس همین ادله گفته‌اند «عدم خلو واقعه از حکم». یعنی شما هر واقعه‌ای که می‌گویید، یک حکم شرعی وجود دارد برایش. حالا حکم را بلدیم یا بلد نیستیم؟ نه، ممکن است بلد نباشیم، ولی حکم که دارد. اما شمای آقای صدر چه می‌گویید؟ شما می‌گویید حکم ندارد و این اولین چالشی است که با حرف شما وجود دارد. بعضی‌ها آمده‌اند استدلال عقلی کرده‌اند. حالا استدلال عقلی هم بعضی‌ها در هر صورت تن می‌دهند. به هر حال، وظیفه پروردگار متعال هدایت و رفع تحیر است. اگر واقعه‌ای بدون حکم باشد، یعنی ما را متحیر رها کرده است، در حالی که خداوند متعال از اوصافش هدایت‌گری است و خودش گفته: «إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى»^{۲۴}. اصلاً هدایت را به عنوان وظیفه خودش تعریف کرده است. بعد خدایی که گفته وظیفه ما هدایت کردن است، با وجود این بیاید بخشی از حوزه‌های مورد نیاز مردم را بدون تکلیف، قاعده و برنامه رها کند؟ خب این خلاف هدایت‌گری است. این که نمی‌شود.

فقط ما در جاهایی می‌پذیریم که حکم نباشد. این را تو کفایه هم خوانده‌اید دیگر. مثل متلازمین. متلازمین در وجود را گفته‌اند که اینجا را بعضی‌ها گفته‌اند بله، ما می‌پذیریم که حکم نباشد. چرا؟ چون تحیری وجود ندارد. اگر یکی را واجب کرده و متلازم در وجودند، خب آن یکی دیگر هم به طبع محقق می‌شود. آنجا ما تحیر نداریم. آنجا آقایان فرمودند که متلازمین در وجود، متلازمین در حکم نیستند. حالا بعد بحث بود که در حکم انشایی‌اند یا در حکم فعلی‌اند؟ و همان بحث‌هایی که مستحضرید. یعنی می‌خواهم بگویم فقط در آنجایی ما می‌توانیم از این اصل بیرون بیاییم که هیچ تحیری وجود ندارد. تازه همانجا هم بعضی‌ها گفته‌اند نه، اگر بگویید متلازمین در وجود،

متلازمین در حکم نیستند، این نقض قاعده «عدم خلو واقعه از حکم» است و نقض این قاعده هم درست نیست. البته آخوند گفت نه در حکم فعلی است، نه در حکم انشایی.

یعنی می‌خواهم از رسوب این قاعده در فقه و اصول خودمان بگویم. یعنی می‌خواهم بگویم چقدر این رسوب کرده و چقدر تمام مسائل ما را در برگرفته است. تا اینجا هم آقایان با همدیگر سر این «عدم خلو واقعه از حکم» بحث می‌کنند. از اینطرف مستندات را قاعدتاً دیدید. مستندات قوی بود. یعنی لحن روایات یک لحنی بود که عموم داشت، لحن‌های محکمی بود. اینطور نبود که با اما و اگر بخواهند از آن استخراج کنیم. بنابراین «عدم خلو واقعه از حکم» اولین چالش این است.

پاسخ شهید صدر

خب، با توجه به توضیحی که ما دادیم، به این بساطت نمی‌شود به آقای صدر اشکال کرد. چون آقای صدر گفت منطقه فراغ هم حکم اولی‌اش اباحه است. من که نگفتم واقعه از حکم خالی است! اگر من می‌گفتم حتی اباحه هم ندارد، بعد شما به من می‌تاختید که «عدم خلو واقعه از حکم» است. من که گفتم حکمش اباحه است. حکمش اباحه است تا کجا؟ تا آنجایی که حکم دومی برای او جعل و تشریع نشود. پس من از این نظریه بیرون نرفتم. من هم «عدم خلو واقعه از حکم» را پذیرفتم.

به یک بیان دیگر می‌گویم: از شما آقایان می‌پرسم حکم اباحه حکم هست یا نیست؟ اگر حکم اباحه را حکم نمی‌شناسید، پس باید بگویید خیلی از وقایع حکم ندارد، چون مباح است. اگر می‌شناسید، خب من هم که گفتم مباح است دیگر. پس چرا بعضی‌ها به آقای صدر می‌گویند که آقا این نظریه شما با «عدم خلو واقعه از حکم» جور در نمی‌آید؟ صرف اینکه مرحوم صدر گفت منطقه فراغ، این معنایش این نیست که شما بگویید اصلاً حکم ندارد. بله، تا حکم دیگری و تشریع دومی نباشد، اباحه است. من هم به اباحه ملتزمم و همه این‌هایی هم که گفتید درست است. همه این ادله هم درست است. هیچ نقض قاعده‌ای هم نیست و آن فقه کلاسیک ما و اصول کلاسیک ما هم سر جایش باقی است و هیچ مشکلی با همدیگر ندارد.

به هر حال «عدم خلو واقعه از حکم» نقض نشد. من الان کاری ندارم که بعضی از آقایان می‌گویند ما در اصل این قاعده هم می‌توانیم تشکیک کنیم، چون بحث من اصلاً بحث «عدم خلو واقعه از حکم» نیست. ولی می‌خواهیم بگوییم نظریه آقای صدر نقض این قاعده نیست. هر چقدر هم شما صد تا دلیل هم بیاورید، ایشان می‌گوید خب بله، من هم ملتزمم و تا تشریع ثانوی مولا نیاید، این حکمش اباحه است. و همین قاعده پابرجاست.

۲. عدم جامعیت دین

چالش بعدی، «عدم جامعیت دین» است. می‌گویند که ما ادله‌ای داریم که دین ما دین کامل و جامعی است. مثل «الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ»^{۲۵}. ولی اینطور که شما دارید می‌گویید، نه، دین ما دین کاملی نیست. این دیگر غیر از

«عدم خلو واقع از حکم» است. بله، شما گفتید اباحه هست، ولی گفتید این اباحه همان اباحه واقعی است. فرض کنید حالا شما هم می‌گویید اباحه لااقتضایی. اینکه می‌گویم فرض می‌کنیم چون من بر اساس نظریه‌های اصفهانی گفتم. آقای صدر خودش اباحه اقتضایی و لااقتضایی را در اباحه واقعی می‌پذیرد.

اشکال و چالشی که با آقای صدر مطرح می‌شود این است که خب، این دین دیگر دین جامع نیست، دین کامل نیست، «اکملت لکم دینکم» ندارد. یعنی چرا باید یک روزی را جشن بگیریم که روز اکمال دین است؟ این کامل نشده است. چرا کامل نشده؟ چون این به تشریعات ثانویه نیاز دارد.

یعنی این دین ممکن است در زمان پیغمبر به کمال رسیده باشد. به کمال رسیده، یعنی در زمان پیغمبر تمام مایحتاج مردم در این گزاره‌ها وجود داشته، در سنت پیغمبر وجود داشته. با قرآن و سنت پیغمبر، مردم آن زمان را به راحتی می‌شد اداره کرد. ولی آن دین، یعنی آن مقداری از دین که بوده، برای دوران‌های بعدی یک دین کاملی نیست. کی کامل می‌شود؟ زمانی که تشریعات ثانویه وجود داشته باشد.

بنابراین، ما در حقیقت باید بحث جامعیت و کامل بودن دین را بررسی کنیم. اشکال و چالش دوم این است که این نظریه شما با جامعیت دین و اکمال دین سازگار نیست. خب، ما دلیل داریم که دین ما دین جامع و کاملی است؟ البته می‌دانید جامعیت غیر از کمال است؛ این‌ها دو عنوان متفاوت هستند. حالا من آن‌ها را کنار هم مطرح می‌کنم. ممکن است دینی کامل باشد، اما جامع نباشد؛ کامل در مقصود خودش، اما جامع نباشد چون شامل موارد دیگری نیست، و برعکس آن نیز ممکن است.

برای جامعیت و کامل بودن دین، ما ادله فراوانی داریم، از جمله آیه «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ»^{۲۶} «مَا مِنْ شَيْءٍ يُفَرِّبُكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ وَ يُبَاعِدُكُمْ مِنَ النَّارِ»^{۲۷}، «إِنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِخَيْرِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ»^{۲۸} و سایر ادله که زیاد است و مستحضری پس فقط به آن اشاره می‌کنم. اما نظریه منطقه فراغ می‌گوید نه، این دین هنوز به تشریعات ثانویه نیاز دارد که باید مطرح شوند. پس این با جامعیت و کمال دین سازگار نیست.

آقای صدر معتقد است که اتفاقاً این مطلبی که ما گفتیم (وجود منطقه فراغ و امکان قانون‌گذاری در آن) دین را جامع‌تر و کامل‌تر می‌کند؛ یعنی اینکه من گفتم دین ما این امکان قانون‌گذاری را دارد و انجام می‌دهد، این خود سبب می‌شود که دین دین جامعی باشد. وگرنه اگر دین یک دین بسته بود، اصلاً کمال نداشت، جامعیت نداشت. جامعیت نداشت یعنی شمول زمانی و مکانی نداشت؛ یعنی نمی‌توانستیم بگوییم شما از اسلام تبعیت نکنید. اتفاقاً رمز جاودانگی دین ما همین انعطاف‌پذیری است. همین که شما با هر برنامه‌ای می‌توانید آن را مدیریت کنید.

آقای صدر این نکته را در فرمایش خود در بحث اقتصاد نیز مطرح کرده است. همان جا که این منطقه فراغ را بیان کرد، ایشان می‌گوید آنچه ما از اسلام به صورت روشن می‌توانیم بگوییم، یک مکتب اقتصادی است، اما اسلام یک برنامه اقتصادی ثابت برای شما ندارد. برنامه اقتصادی را باید خودتان بریزید و چه‌بسا هر روزی باید یک برنامه‌ای

^{۲۶} مائده / ۳

^{۲۷} کلینی، کافی، ج ۳، ص ۱۸۸

^{۲۸} مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۱۹۲

بریزید. امروز یک برنامه اقتصادی می‌طلبید، صد سال دیگر یک برنامه دیگری می‌طلبید. و این رمز انعطاف، جاودانگی، جامعیت و کمال دین است.

«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ»^{۲۹} یعنی من یک سازوکاری در این دین برای شما قرار داده‌ام، با نصب امام معصوم، امام حی و حاضر، «لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»^{۳۰} که شما می‌توانید بر همه چالش‌ها و مشکلات در تمام اعصار فائق شوید. این برای شما بسیار مهم است. و اتفاقاً ایشان می‌خواهد بگوید این قوت دین است، نه ضعف دین.

حالا با این روایاتی که الان ما خواندیم، باید چه کار کنیم؟ نگاه کنید، شما اشکال «عدم خلو واقعه» را حل کردید، ولی این روایات چیزی فراتر از آن‌ها می‌گفتند. شما گفتید اباحه است. [روایات می‌گفتند] هرچه نیاز داری، من برایت دارم. ولی شما می‌گویید من نیاز دارم. [قرآن و سنت] نگفته‌اند. آن قرائت «عدم خلو واقعه» را حل کردی، ولی این روایات چیزی بیش از این‌ها می‌گفت. جواب این چیست؟

جواب این در قلمرو شریعت است. نگاه کنید، پیغمبر فرمودند: «مَا مِنْ شَيْءٍ يُقَرِّبُكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ وَ يُبَاعِدُكُمْ مِنَ النَّارِ»^{۳۱}. خب حالا ما یک مکانی برای تفریح داشته باشیم یا نداشته باشیم، یقربنا الی الجنة أو یباعدنا من النار؟ شریعت یک بخشش آن رفتاری است که حتماً آثار آخرتی دارد. حالا من سوار ماشین بشوم یا همان وسایل نقلیه مثلاً قبلی را با اسب جایی بروم، این در اینکه من به بهشت بروم یا به جهنم بروم، فرق می‌کند؟ من نور خوبی داشته باشم در خانه‌ام یا با آن چراغ نفتی‌ها و این‌ها زندگی کنم، «یقربکم من الجنة و یباعدکم من النار» فرق می‌کند؟ شما می‌گویید «ما فيه تبیان لكل شیء»، گفتید برنامه شهرسازی هم در قرآن وجود دارد. خب بله، اگر این برنامه شهرسازی وجود ندارد، من می‌روم در جهنم؟ اگر وجود دارد، من می‌روم در بهشت؟ آن‌هایی که شهرسازی خوبی دارند، می‌روند در بهشت و ثواب می‌کنند؟ مستحب دارند؟ همچنین چیزی که نیست.

عرض من این است که به هر حال، آن قلمرو شریعت مهم است. این نکته را به آن توجه کنید. قرآن اگر از اول گفته من کتاب هدایتیم، بعد گفته: «مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ»^{۳۲}. یک آقای می‌گوید: آقا، من در حوزه پزشکی یک کتاب نوشتم. بعد هم در یک جایی می‌نویسد: من هیچ چیز را فروگذار نکردم، هرچه بخواهید در این کتاب هست. می‌گوییم این که گفته هرچه هست، ما الان فنی مهندسی می‌رویم، هیچی نیست تویش، ساختمان‌سازی نیست، فلان نیست. این [کتاب] از اول گفته آقا من کتاب پزشکی نوشتم. مگر شما نخواندی که گفت من برای مسائل پزشکی و درمان نوشتم؟ خب، وقتی می‌گوید در این کتاب من همه چیز دارم، این در همین حیطه [پزشکی] که نوشتم دارم دیگر.

^{۲۹} مائده / ۳

^{۳۰} رعد / ۷

^{۳۱} کلینی، کافی، ج ۳، ص ۱۸۸

^{۳۲} انعام / ۳۸

قرآن مگر نگفته «هُدًى لِلنَّاسِ»^{۳۳}؟ من برای هدایت نوشتیم. بعد هم فرمود: «مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ»^{۳۴}. شما می‌گویید من چطور باهاش هواپیما بسازم؟ قرآن از اول گفته من کتاب هدایتیم من ذکر من موعظه‌ام. «مَنْ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ»^{۳۵}، «مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ»^{۳۶} یعنی هرچی که تو بخوای در این بحر [قرآن] هم وجود دارد؟ از اول خودش گفته من کتاب چه چیزی هستیم؟ مگر خودش تعریف نکرده که من کتاب هدایتیم؟

یعنی شما وقتی که قرآن دارد خودش را معرفی می‌کند، به آن دقت نمی‌کنی، بعد می‌خواهی به عموم اطلاقش اخذ کنی؟ خب در این کتاب معنایش معلوم است دیگر، مفهومی معلوم است. من دارم آن رابطه قلمرو شریعت را مطرح می‌کنم. آن قلمرو شریعت را ما از کجا گرفتیم؟ از آسمان و زمین که نگرفتیم، از خود شریعت گرفتیم. یعنی چه؟ صاحب شریعت می‌گفت: آقا، من می‌خواهم در همه زندگی شما مداخله کنم.

الان می‌گویند دین اسلام از آن ادیانی است که خیلی در زندگی آدم مداخله می‌کند. عده‌ای می‌خواهند بگویند نقص است، ولی ما می‌گوییم این قوت است. عده‌ای می‌گویند آقا این دین در همه جای زندگی مان می‌خواهیم نگاه کنیم، می‌خواهیم لباس بپوشیم، می‌خواهیم بنشینیم، می‌خواهیم راه برویم، هرچه می‌گوییم مداخله می‌کند در زندگی مان. ما دنبال یک دینی هستیم که این قدر دیگر مداخله‌ای در زندگی مان نکند. ما می‌گوییم یعنی برنامه دارد برای دیگر. یعنی یک دینی که برای نشستنت، برخاستنت، خوابیدنت، حرف زدنت، نگاه کردنت، لباس پوشیدنت، برای همه این‌ها برنامه دارد. این دین، دین جامعی است، دین کاملی است. ولی دین در چه چیزی دارد؟ در قلمرو خودش دارد.

قلمرو او چه بود؟ می‌خواست تو را به هدایت برساند، می‌خواست تو را به کمال برساند. در قلمرو خودش بله، برای تو همه برنامه‌ها را هم دارد. «مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ»^{۳۷}. بعد این را نگاه کنید. حالا من چون فرصتم اندک است وگرنه باید کار اجتهادی می‌کردم؛ یعنی من دقیقاً همه این روایات را باید تک‌تک سندی برای شما بررسی می‌کردم، به لحاظ دلالتی جمع دلالی می‌کردم، نسبت‌سنجی می‌کردم، روایات معارضش را برایتان می‌آوردم. فرصت ندارم. ولی شما نگاه کنید خب روایات معارض هم دارد دیگر. روایات معارض نشان می‌دهد که بله، در همان حوزه‌ای که ما برای شما گفتیم همچنین رسالتی داریم، مأموریت برای خودمان تعریف کردیم، بله در آن حوزه برای شما حرف داریم.

خب نتیجه چی می‌شود؟ خب آقای صدر، یک اشکال را دارم به آقای صدر می‌کنم. اگر واقعاً این حوزه، حوزه شارع نبوده، پس چرا ولی امر قانون می‌گذارد؟ یا حوزه شارع هست که «مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ»^{۳۸} است، یا نیست. پس ولی امر چطور قانون می‌گذارد؟ بسیار خب، تا اینجا را خوب آمدید. اگر حوزه هدایت و کمال و قلمرو شریعت

^{۳۳} بقره / ۱۸۵

^{۳۴} انعام / ۳۸

^{۳۵} مائده / ۱۶

^{۳۶} انعام / ۳۸

^{۳۷} انعام / ۳۸

^{۳۸} انعام / ۳۸

نیست که ولی امر هم دیگر نباید قانون بگذارد. اگر هست که «مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ»^{۳۹} است، پس باز هم حرف شما جور در نمی آید. سوال روشن شد؟

ما گفتیم در حوزه هدایت، «مَا مِنْ شَيْءٍ يُقَرَّبُكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ وَ يُبَاعِدُكُمْ مِنَ النَّارِ»^{۴۰} (هیچ چیزی را نیاوردیم مگر اینکه خیر دنیا و آخرت در آن باشد). همه این ها را گفتیم. خب، اگر خدا گفته، دیگر قانون گذاشتن ولی امر چیست؟ آقای صدر می گوید: خدا گفته، ولی با تشریع ولی امر گفته. بله، خدا گفته، ولی با «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^{۴۱} گفته است. این هم گفته خداست. همین که خدا امر به اطاعت اولی الامر کرد، همین «مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ»^{۴۲} است. تو به وسیله اوامر اولی الامر «يُقَرَّبُكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ وَ يُبَاعِدُكُمْ مِنَ النَّارِ»^{۴۳} می شوی. دیگر پس من باز هم همه چیز را گفتم، چیزی کم نگذاشتم برای شما.

یعنی در عین اینکه این حوزه، حوزه هدایت است، ولی نقص از قانون گذار نبود. اصلاً ذات موضوع تحول پذیر بود. ذات موضوع ناپایدار بود. ذات موضوع برنامه واحد نمی پذیرفت. اگر ذات موضوع پایدار بود، ما برای موضوعات ثابت، برنامه الی یوم القیامه ریختیم. ولی موضوع ناپایدار را چه کار کردیم؟ خب، گفتیم اولی الامر برایتان برنامه ریزی بکنند. پیغمبر و امام برایتان برنامه ریزی بکنند. پس باز هم حوزه، حوزه هدایت است. حوزه خدا و پیغمبر است. هم «مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ»^{۴۴}، هم «تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ»^{۴۵}، هم «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ»^{۴۶}، همه این ها با همدیگر قابل جمع هستند.

«جنتکم بخیر دنیا و آخره» یعنی آن چیزی که من آوردم، هم خیر دنیا در آن وجود دارد، هم خیر آخرت. یعنی نگاه کنید، آموزه های دینی همه خیرش بهشت و جهنم نیست، فرار از جهنم و رسیدن به بهشت نیست. این آیه را مرحوم استاد خیلی به آن اصرار داشتند، یک ماه صحبت کردند. «ام حسب الذین ... سواء محیا و مماتهم مایحکمون. یعنی اگر مؤمنانه زندگی کنی، زندگی ات هم بهتر است. شما در سخت ترین شرایط هستی، یک تعبیری حضرت امیر (علیه السلام) در نهج البلاغه دارند: «و الصارم منك لایبالی عن زاغ به لا و الدنيا عنده کیوم» یعنی کسی که به این مفاهیم و ارزش ها رسیده است، در سخت ترین شرایط بهترین حال را دارد. این می شود خیر دنیا. خیر دنیا با آن تربیتی است که من بهت دادم. با آن ارتباط و اتصالی است که من بهت دادم. آرامشی که یک مؤمن در بلا دارد، یک کافر در رفاه ندارد. او در رفاه اضطراب دارد. تو در بلا آرامی. این «خیر دنیا و آخرت» است. این اصلاً قابل مقایسه نیست.

^{۳۹} انعام / ۳۸

^{۴۰} کلینی، کافی، ج ۳، ص ۱۸۸

^{۴۱} نساء / ۵۹

^{۴۲} انعام / ۳۸

^{۴۳} کلینی، کافی، ج ۳، ص ۱۸۸

^{۴۴} انعام / ۳۸

^{۴۵} نحل / ۸۹

^{۴۶} مائده / ۳

شما می‌بینی یک مؤمن را نگاه می‌کنی، سراپا گرفتاری است: از فقر، از مریضی، از هرچی. ازش می‌پرسی چطوری؟ با تمام وجود می‌گوید: «الحمد لله، الحمد لله»؟ چیست دیگر؟ چه گرفتاری بود که خدا برایت نفرستد؟ می‌گویند من می‌دانم خیرم در این است. این می‌شود «إِنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِخَيْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»^{۴۷} یعنی نگاه کنید، آموزه‌های دین بعضی‌هايش به این نکته دارد اشاره می‌کند که آن چیزی که ما از تربیت، از معرفت، از شناخت برایتان آوردیم، فکر نکنید فقط اثرش در آخرت است.

یعنی اگر فرض کنیم هیچ بهشتی هم نباشد، مؤمن با تربیت دینی در بهشت دارد زندگی می‌کند. اگر فرض کنیم قیامت و بهشت هم نباشد، مؤمن با تربیت دینی دارد در بهشت زندگی می‌کند. چرا؟ چون «إِنَّ أَهْنَ النَّاسِ عِشَا مِنْ كَانِ بِمَا قَسَمَ اللَّهُ لَهُ رَاضِي»^{۴۸} شما خیلی‌ها را نگاه می‌کنی در عین اینکه خیلی از دنیا دارند - از مدرک بگو، از ریاست بگو، از پول بگو، هرچی بگو - دارند، ولی در زندگی راضی نیستند. ولی مؤمن در زندگی راضی است. این می‌شود «جِئْتُكُمْ بِخَيْرِ دُنْيَا وَآخِرَةٍ». یعنی به هر حال ممکن است پولت زیاد نباشد، مسکن‌ات فلان نباشد، ولی این رضایت هست که خدا وقتی بخواهد آخرت و بهشت را در یک جمله برای من و شما تعریف کند، چه می‌فرماید؟ می‌فرماید: «فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ»^{۴۹}. چه بگویم دیگر؟! اللهم صل علی محمد و آل محمد.

^{۴۷} مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۱۹۲

^{۴۸} تمیمی آمدی، غرر الحکم و درر الکلم، ص ۲۲۰

^{۴۹} حاقه / ۲۱